



امیر فر شیا ف

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه

دکتر شهناز شمایانفر، دانشسپار گروه فلسفه دانشگاه الزهرا(س) است و کتاب «تعالی و حلول از دیدگاه اسپینوزا و ملاصدرا» به قلم ایشان منتشر شده است. پیشتر نیز دکتر محسن جهانگیری در رساله دکتری‌شان، با مقایسه اسپینوزا و ابن عربی، سه چنین تطبیق و مقایسه‌ای پرداخته بودند. مساله حلول و تعالی نزد اسپینوزا، می‌تواند به فهم فلسفه غرب و نسبت ما با آن، مدد رساند و طبعا گفت‌وگو در باب چنین موضوعی، با اصطلاحات و دشواری‌های فلسفی و کلامی سروکار خواهد داشت. ذیلا گفت‌وگوی «فرهیختگان» با خانم دکتر شمایان فر را از نظر می‌گذرانید.

خانم‌دکتر؛ غرض از نگارش «تعالی و حلول از دیدگاه اسپینوزا و ملاصدرا» چه بود؟ و چه طور تطبیق و مقایسه‌ای در این اثر در کار آورده‌اید؟

در ایسن اثر، با روش پدیدارشناسانه بدون آنکه چیزی بر «متن به‌مثابه پدیده» تحمیل کنم؛ سعی کردم پدیده، خود را به من بنمایاند. برای همین تلاش کردم مواضع وفاق و خلاف را ببینم؛ به‌همین دلیل، هم شواهد تعالی دیده شده هم موانع آن. مقصد و مقصود نگارنده در این اثر، برقراری گفت‌وگو میان فیلسوفی از شرق و فیلسوفی از غرب، به‌منظور دستیابی به مقدمات فلسفی برای پیوندی فرهنگی بود. فلسفه تطبیقی در ایران با آسیب‌های رنگارنگی همراه است و یکی از این آسیب‌ها حاکمیت «نگاه مکانیکی» در فلسفه تطبیقی و غرق شدن در تشابهات یا صرفا فهرست کردن تشابه‌ها و تفاوت‌هاست، بدون آنکه به مبادی و غایات دو فلسفه توجه شود. بنده سعی کردم در این اثر به مبادی، مبانی، غایات و به‌طور اساسی‌تر به «شبکه معرفتی دو فیلسوف» توجه کنم.

آیا فلسفه اسپینوزا، حلولی و همه خدا انگارانه است؟

اسپینوزا جوهر واحد نامتناهی را «خداوند» یا «طبیعت» نامیده است؛ از این‌رو در دوره‌ای با تأکید بر طبیعت، فلسفه اسپینوزا را نوعی «اصالت وحدت طبیعت گرایانه» شمرده‌اند که در آن خدای مسیحیت و دین یهود، حذف می‌شود و با این توجیه از او به رهبر کافران و ملحدان یاد کرده‌اند. در این موارد می‌توان به گزارش کیث پندل (۱)، ای. پی. اوئن (۲)، و کاپلستون (۳) مراجعه کرد. همچنین رث (۴) بر این عقیده است اسپینوزا با امتناع از پذیرش نظریه تعالی، توانسته خدا را به نحو ایجابی مورد مطالعه قرار دهد. در مقابل، زمانی با تأکید بر خدا، اسپینوزا به‌عنوان «خداشناس» راسئین و «مردی مست و دیوانه خدا» ترسیم می‌شد. هگل نیز به‌جای «انکار خدا» عبارت «انکار جهان» را برای فلسفه اسپینوزا برمی‌گزیند؛ از این‌رو یکی از مسائل اساسی در کتاب حاضر، این است که آیا‌خدای اسپینوزا‌خدایی متعالی است یا عین «مجموعه اشیا جزئی» است؟ و به دیگر سخن آیا خدا در

فلسفه اسپینوزا در جهان و طبیعت حلول کرده یا جهان به خدا ترقی یافته است؟ آیا خدای اسپینوزا امری ورای طبیعت و جسم است یا امر جسمانی و همان طبیعت است؟ در ادامه توضیح خواهم داد که چگونه اسپینوزا از نظر من نمی‌تواند قائل به خدای حلولی باشد.

مقدمتا کلیاتی در مورد مفاهیم «حلول» و «تعالی» و نیز نظر مختارتان درمورد تعالی و صور آن- که در کتاب خودتان مورد بررسی و اثبات قرار گرفته است- بفرمایید.

در این کتاب کوشیده‌ام از زوایای مختلف، مفهوم‌سازی‌های متفاوت و متنوعی به عمل آورم و سپس براساس این مفهوم‌سازی‌ها، به تحلیل آرای ملاصدرا و اسپینوزا بپردازم. این مفهوم‌سازی‌های متنوع، مسبوق و ملحق به هیچ پژوهشی نیست. در فقره حلول این مفهوم‌سازی‌ها را انجام داده‌ام.

حلول در اصطلاح کلامی چهار قسم است:

۱. **حلول سریانی** ۲. **حلول جواری**

۳. **حلول ناعتی** ۴. **حلول تبعی**

کلمه حلول در عبارات و بیانات عرفا نیز به‌چشم می‌خورد؛ اما آنان به دوگونه از حلول سخن گفته‌اند، در موضعی بر حلول تأکید ورزیده‌اند و در بسیاری از موارد نیز حلول را انکار کرده‌اند. آنجا که حلول را پذیرفته‌اند مرادشان از معنای حلول، هیچ یک از معانی اصطلاحی حلول که پیش از این مطرح شد نیست، بلکه مراد از حلول، «حضور حق در عالم» و «فنای انسان در حق» است. تفسیر حلول به «حضور خدا در عالم»، اختصاص به عرفا ندارد؛ چنان که هارتشسورن (۵) نیز می‌گوید: «حلول به‌معنای حضور در عالم است که این تعریف از حلول فقط درارتباط با حضور و سربیان خدا در عالم مطرح می‌شود.» در فقره تعالی نیز این مفهوم‌سازی‌ها را طراحی کردم. صور تعالی به‌طور عام: تعالی در فلسفه همان طور که گفتم به‌عنوان یک «معقول ثانی فلسفی»، منحصر در صورت‌واحدی نیست، بلکه دارای صور متعددی است. درحالت کلی می‌توان صور ذیل را برای آن درنظر گرفت؛ قبل از پرداختن بدان صور باید یادآور شد که همه آنها در تمایز و ماورا بودن خدا از اشیا اتفاق دارند که عبارتند از:

۱. **تعالی صرف یا غیرمجامع**

۲. **تعالی مجامع سخنی**

۳. **تعالی مجامع شخصی**

در دو تعالی اخیر، خداوند غیریت

مطلق باعالم ندارد، همچنین هر سه

تعالی فوق‌الذکر در این امر اشتراک

دارند که فارغ از فاعل شناسا و ذهن

بشر مطرح می‌شوند.

۴. **تعالی معرفتی**: دراین تعالی نیز

نحوه‌ای از تمایز برقرار است؛ به این

بیان که خداوند در مقام ذات، فراتر

از شناخت ماست و تفاوت آن با دیگر

صور تعالی آن است که فارغ از ذهن

بشر، طریل حق نیست. صور مختلف

تعالی بر پایه تمایزات فلسفی:

دکارت در فلسفه خویش سه نوع



اندیشه

حلول و تعالی درنظر ملاصدرا و اسپینوزا در گفت‌وگوی «فرهیختگان» با دکتر شهناز شایانفر

تفسیر اسپینوزا با عرفان اسلامی



در تعابیر فیلسوفان ما هم صفات وجود به‌عنوان «مقوم» یا «کالمقوم» مطرح است. در این فقره باید آشنازدایی کرد. چراکه مفهوم «مقوم» در همه‌جا به‌معنای «جزء ذات» یا «ذاتیات ماهوی» نیست. مقوم گاهی در «ذاتی باب ایساغوجی» مطرح است و گاهی در «ذاتی باب برهان». درفقره صفات وجودی و صفات خدا هم اگر سخن از مقوم است، مراد «مقوم باب برهان» است نه «مقوم باب ایساغوجی». مقوم باب ایساغوجی در شی مرکب (مرکب به ترکیب حقیقی یا ترکیب اعتباری) مطرح است اما ذاتی و مقوم باب برهان در شی بسیط مطرح است؛ حتی [اگر] آن شیء وجود باشد یا خد. برای توضیح بیشتر به نظام فکری اسپینوزا بر می‌گردیم: در نظام فلسفی اسپینوزا، خواص و صفات خدا عبارتند از: ۱. او بالضرورة موجود است ۲. او واحد است ۳. او صرفا به اقتضای طبیعتش هست و عمل می‌کند ۴. او هست به‌نجوی که علت مختار همه اشیااست ۵. همه اشیا در او وابسته به او هستند به‌طوری که ممکن نیست بدون او وجود یابند یا به تصور آیند ۶. همه اشیا به سبب او از پیش مقدر شده‌اند، نه با اراده آزاد و مشیت خیر مطلقش، بلکه به وسیله طبیعت مطلق یا قدرت نامتناهی او.

از ۶ خصوصیت نامبرده‌ای که اسپینوزا از آنها یاد می‌کند، چهار مورد آخر در ضمن قضایای ۱۴ تا ۲۶ مطرح شده و قضایای ۲ تا ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ درباره خاصیت دوم «خدا واحد است» سخن گفته‌اند. قضیه دو تا ۶ تا مساله سنتی «وحدت خدا» در ارتباط است. و اسپینوزا در قضیه ۷ تا ۱۰ به‌طور مشابه، به جنبه دیگری از مساله مذکور می‌پردازد.

اسپینوزا این «روش سنتی پرداختن به وحدت» را پی می‌گیرد. او در قضایای ۲ تا ۶ از وحدت عددی خدا سخن می‌گوید و در قضایای ۷ تا ۱۳، «وحدت ذاتی یا بساطت خدا را مطرح می‌کند. در کتاب «تعالی و حلول» با ارائه شواهد گوناگون از آثار و نامه‌های اسپینوزا نشان داده‌ام که خدای اسپینوزا بساطت حقیقی دارد و مطلقا نامتناهی و غیرمادی است و صفاتی همانند بعد در فلسفه اسپینوزا موجب مادی‌بودن خدا نمی‌شود و خدایش متعالی است.

جامعه‌شناسی دینی به لحاظ «شناختی» مطلوب است



توجه می‌کند و می‌افزاید در «جامعه‌شناسی علم» دو رویکرد برونگرا و درونگرا وجود دارد. در رویکرد برونگرا گفته می‌شود جامعه روی حجم، شکل و شدت علم تأثیر می‌گذارد اما روی محتوا تأثیری ندارد. این قرائت از «جامعه‌شناسی علم» متعلق به حلقه وین و پوپر است. امروزه نظریه درونگرایی مطرح است که می‌گوید جامعه‌روی محتوای علم هم تأثیر خواهد گذاشت. یک ساختار ممکن است در دو مکان، جواب یکسان ندهد. به این ترتیب در معرفت‌شناسی صحیح؛ انواع شناخت‌های وحیانی، عقلانی و تجربی در طول هم و در تعاضد با یکدیگر قرار داشتند و تغییر رابطه اینها به رابطه عرضی، از بدعت‌های غرب مدرن است.

۹ رئالیسم متعالی

افروغ بر آن است که در مبحث چیستی علم، دو دیدگاه غالب وجود دارد. نخست، دیدگاه اثبات گرایان که علم را مبتنی بر مشاهده تعریف کرده‌و آن را مستقل از فرهنگ؛ عام و جهانشمول می‌دانند. درمقابل این دیدگاه، دیدگاه هرمنوتیکی است که علم را مفهومی فرهنگی می‌داند و بر آن است مشاهدات در تونسل مفاهیم ما معنی می‌یابند. این تلقی از علم نیز ما را به نسبی گرایی می‌کشاند. به‌زم افروغ، ما به راهی میان این دو نیاز داریم که وی آن را رئالیسم متعالی می‌نامد به این معنی که علاوه‌بر ضرورت وجود خارجی، لازم است که به ابعاد

در باب تعالی و حلول در نزد صدرا و اسپینوزا به چه نتیجه‌ای رسیدید؟

در دو فلسفه مذکور، خدا از «تعالی معرفتی» برخوردار است؛ به این بیان که در فلسفه ملاصدرا، خدا به حسب «مقام ذات» دست‌نیافتنی، ناشناختنی و بدون اسم و رسم است و در هر دو نظام فکری ملاصدرا- اعم از وحدت تشکیکی وجود و وحدت شخصی وجود- فهم بشر توان فهم ذات واجبی و نامتناهی را ندارد. به‌دلیل آنکه «نامتناهی محاط متناهی نشده و به اکتناه او در نمی‌آید» درحالی که فهم امری مستلزم احاطه بدان است؛ از این‌رو خداوند، متعالی از فهم بشری است.

در فلسفه اسپینوزا نیز هر چند بشر می‌تواند ایده‌ای از خدا داشته باشد، اما هرگز نمی‌تواند تصویری از او داشته باشد و همچنان که ولفسن می‌گوید: «خدای اسپینوزا همانند خدای عقل گرایان قرون وسطا، به‌حسب ذاتش ناشناخته است.» افزون بر آن در فلسفه او، صفات خدا به‌جز صفت «فکر» و «بعد» نیز ناشناختنی بوده و از تعالی معرفتی برخوردار هستند. البته در نظام فکری صدرا یی نیز صفات خداوند شناختنی است، اما این شناخت به‌نحو اجمالی است؛ نه تفصیلی و بالکته.

همچنین خدا نزد ملاصدرا و اسپینوزا، از تعالی شأنی یا حالتی برخوردار است؛ به این معنا که خدا در نظام حالات اسپینوزا و در نظام وحدت شخصی وجود صدرا یی، تعالی مقابل یا تعالی بینونتسی و غزلی ندارد؛ زیرا فقط یک وجود یا یک جوهر وجود دارد و این تعالی به‌نحو تمایز بین یک شیء و شئون او یا یک شیء و حالات اوست که از آن به تعالی شأنی یا حالتی یاد شده است. به دیگر سخن طرح تعالی شأنی یا حالتی، درمقابل این تفکر است که: «تعالی صرفا در نظام‌های مبتنی بر کثرت حاکم است و نظام‌های فلسفی یا عرفانی بر پایه وحدت وجود، یک سره حلولی هستند.» البته در تبیین تعالی مذکور سعی شده از شبکه زبانی عرفای اسلامی نیز مدد گرفته شود؛ از جمله «تمایز محیطی و احاطی» و «تمایز ذات و فیض». در فلسفه اسپینوزا نیز گاهی تبیین تعالی حالتی بر پایه مفاهیم منطقی مثل تمایز جزء و کل، کلی و جزئی و نوع و جنس مطرح می‌شود، که ولفسن نیز تعالی خدای اسپینوزا را با همین مفاهیم منطقی تحلیل می‌کند. اما در نظام فکری ملاصدرا تمایزات منطقی مذکور بین خدا و عالم انکار می‌شود. به‌هرروی خدای ملاصدرا و خدای اسپینوزا ورای شئون و حالات، دارای مقام و رتبه بالفعل و متحقق است و چنین نیست که خدا در نظام فلسفی آن دو، مجموعه شئون و حالات باشد و ذاتی ورای آن شئون و حالات نداشته باشد.

فلسفه اسپینوزا و فلسفه ملاصدرا در نظام وحدت شخصی، در این امر اتفاق دارند که از خدا به‌عنوان «وجود مطلق» یا «جوهر نامتناهی» در آغاز «امر نامتناهی» پدید می‌آید که این نامتناهی نزد ملاصدرا، وجود منسبط و نزد اسپینوزا، حالات نامتناهی است. افزون بر آن، در دو فلسفه مذکور، کثرات مستقیم‌ا ذات پدید نمی‌آیند، بلکه از رهگذر صفات الهی پدید می‌آیند؛ چنان که در فلسفه اسپینوزا سطوح و مراتب وجود، چنین ترسیم شده که از خدا به صفات، از صفات به حالات نامتناهی، از حالات نامتناهی به حالات متناهی و به همین ترتیب از طریق حالات متناهی ادامه می‌یابد.

پی‌نوشت‌ها:

- Yandel, Keith
- Owen, H. P.
- Copleston, Frederick
- Roth, Leon
- Hartshorne, Charles

عالم است. جامعه‌شناسی دینی مطلوب است ولی نه از منظر هنجاری و هنجارسازی، بلکه از جهت شناختی. به نظر افروغ، تحولات اخیر در غرب بستر مناسبی برای طرح جامعه‌شناسی دینی پدید آورده تا آنجا که اگر در گذشته گفته می‌شد «علم محض نداریم» قائل را تمسخر می‌کردند؛ اما اگر امروز گفته شود «علم محض داریم» قائلش را تمسخر می‌کنند. این تحولات نه‌تنها امکان شکل‌گیری جامعه‌شناسی دینی، بلکه امکان شکل‌گیری جامعه‌شناسی‌های دیگر را هم فراهم می‌کند. افروغ می‌افزاید که از خدا به صفات، از صفات به حالات نامتناهی، از حالات نامتناهی به حالات متناهی و به همین ترتیب از طریق حالات متناهی ادامه می‌یابد.

۱. در جهت‌دهی به علوم

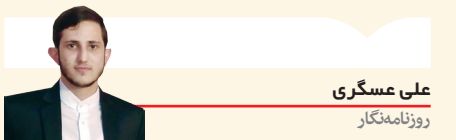
۲. در مبانی و پیش‌فرض‌های علوم

۳. در هنجارهای علوم

۴. در اهداف و مبانی و غایات خود دانشمند که بر مسیر علمی

وی تأثیر می‌گذارد

۹ کتابنامه



علی عسگری

روزنامه‌نگار

علوم انسانی کارآمد یکی از مسائل مهم اندیشه‌ای چند دهه اخیر است. این مساله که گاهی با موضوع علوم انسانی اسلامی هم گره می‌خورد، اندیشمندانی از جمله دکتر عماد افروغ را به میدان نظریه‌پردازی آورده است. یادداشت‌پیش‌رو چکیده‌ای از کتاب «محتواگرایی و علوم انسانی اسلامی» است که بناست نظر دکتر افروغ در خصوص «تولید محتوای اسلامی در علوم انسانی» را روشن کند. کتاب «محتواگرایی...» تلاشی است علیه نگرش پوزیتیویستی حاکم بر نظام علمی کشور؛ نگرشی که چندین دهه است اعتبار سابقش را از دست داده است. این میان چگونه است که انقلابی مدعی مواجه تمدنی با غرب، دانشگاه خود را مبتنی بر اثبات گرایی به گونه‌ای سامان می‌دهد که درحاشیه نظام معرفتی غرب قرار گیرد؟ از منظر افروغ در ساحت نظر از مقابله نرم افزارانه با غرب سخن می‌گوییم و در ساحت عمل، نرم‌افزار آن را معیار ارزیابی حرکت علمی خود قرار می‌دهیم.

۹ وجوه نرم‌افزاری علم

دکتر افروغ معتقد است علم تجربی

با گرایش اثبات‌گرایی مبتنی بر

پیش‌فرض‌هایی است که هرگز در

خود این علوم اثبات نمی‌شوند. این

پیش‌فرض‌های متافیزیکی با تغییر

خود، علم را دچار تغییر می‌کنند.

این پیش‌فرض‌ها عبارتند از:

۱. عالم قاعده‌مند است

۲. انسان توانایی شناخت عالم را

دارد

۳. علم بر چهل رجحان دارد

۴. تمام پدیده‌های طبیعی علت

طبیعی دارند

۵. هیچ چیز دبیهی نیست

